شوق و اشتیاق در عین وصل در احوال عرفانی

رامین محرمی*

استادیار دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

شوق یکی از احوال عرفانی است که در غیبت معشوق پدید می‌آیـد و در حـضور او باید از بین برود. در متون منظوم و منثور عرفانی، تداوم شوق در عین وصل نیز دیـده می‌شود. برخی از عرفا عقیده دارند در وقت وصال و حضور معشوق، شوق افـزون و به اشتیاق تبدیل می‌شود. تداوم شوق یا تبدیل آن به اشتیاق در حضور معشوق، ناشی از بی‌پایان‌بودن سیرفی‌اللّه، بی‌کرانه بودن جمال معشوق، محدودیت ظرفیّت عاشـق و خوف از زوال وصال می‌تواند باشد. معشوق هزاران جلوه دارد و عاشق در هر منـزل به وصال جلوه‌ای از جمال او می‌رسد؛ لذا نسبت به یک جلوه واصل، ولی نسبت بـه جلوه‌های دیگر مشتاق محسوب می‌شود. نیاز مداوم عاشق بـه معـشوق و بـی‌نیـازی معشوق نیز سبب تداوم شوق در حضور معشوق می‌شود. با پایان یافتن «سیر الی‌اللّه»، «سیر فی‌اللّه» آغاز می‌شود که به دلیل بی‌کرانه بودن جمال و جلال معشوق، این سـیر پایانی ندارد، لذا وصال کامل در مقام «سیر فی‌اللّه» هیچ‌وقت حاصل نمی‌شود و عاشق همیشه مشتاق باقی می‌ماند.

کلیدواژه‌ها: حال عرفانی، شوق، وصال، تداوم و افزایش شوق، اشتیاق.

---

* moharami@uma.ac.ir

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۱۰ **تاریخ پذیرش: ۹۰/۲/۵**

مجلهٔ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال ۱۸، شماره ۶۸، تابستان ۱۳۸۹

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

۱. مقدمه

«شوق» یکی از احوال عرفانی، و در لغت به معنی «آرزومندی، رغبت و اشتیاق» است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱٤۵۷۳). در اصطلاح عرفانی، کنده‌شدن و کشمکش دل است به دیدار محبوب (جرجانی، ۱۳۷۷: ۱۱٤). در *اللّمع*، از قول عرفا، در تعریف شوق آمده است: «و سُئل بعضهم عن الشوق. فقال: هَیمان القلب عند ذکر المحبوب» (سرّاج، ۱٤۲۳: ۹٤). در *مصباح‌الهدایه* آمده است: «مراد از شوق، هَیمان داعیهٔ لقای محبوب است در باطن محبّ و وجود آن لازم صدق محبّت است» (عزالدّین کاشانی،۱۳۸۱: ٤۱۱).

در برخی از متون عرفانی، به مرتبهٔ شدیدتر شوق «اشتیاق» گفته شده است. اشتیاق در لغت به معنی «آرزومندی» است و در اصطلاح عرفانی «کمال انزعاج را گویند در میل کلّی و طلبی تمام و عشقی مدام، به طریقه‌ای که یافت و نایافت یکسان شوند، نه در یافت ساکن و نه در نایافت زیاد، بلکه حالی سرمد الی الابد» (سجادی، ۱۳۵۷: ۲۰۳). در *فتوحات مکّیه* در تعریف اشتیاق آمده است: «اشتیاق حرکتی است که محبّ در هنگام رسیدن به محبوب خود از فرح و شادی پیدا می‌کند و آن را نهایت نیست، مانند کسی که آب دریا را نوشد که هرچه بیشتر بنوشد تشنه‌تر شود» (ابن‌عربی، ۱۳۸۲: ۳٦٤).

در فرق بین شوق و اشتیاق گفته‌اند: «اشتیاق اعلی از شوق است که شوق به لقاء سکون می‌گیرد و اشتیاق به لقاء سکون نمی‌گیرد» (حاج سیدجوادی، ۱۳۷۵: ۱۸۹). قشیری دربارهٔ فرق بین شوق و اشتیاق آورده است: «همچنین از استاد ابوعلی دقّاق شنیدم که میان شوق و اشتیاق فرق کرد و گفت شوق به دیدار بنشیند و اشتیاق به دیدار بنشود و در این معنی گفته‌اند:

ما یرجع الطّرفُ عنه عند رؤیته حتی یعود الیه الطّرف مشتاقاً»

(قشیری، ۱۳۸۵: ۵۷۵)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

ابن‌عربی عقیده دارد که شوق چون در وقت هجران پدید می‌آید ناگزیر در وقت حضور پایان می‌پذیرد، ولی اشتیاق از لذّت حضور پدید می‌آید، پس هیچ وقت از بین نمی‌رود. «شوق از بُعد و دوری است و اشتیاق از نزدیکی زیاد است. مجنون عاشق لیلی در این مقام بود. آن هنگام که هرکس با او صحبت می‌داشت لیلی لیلی می‌گفت، زیرا خیال می‌کرد که او را گم کرده است، در حالی که چنین نبود» (ابن‌عربی، ۱۳۸۲: ٤٥٤).

۲. بحث

درباب حال شوق و دوام یا عدم دوام آن در وقت وصال سه دیدگاه در میان عرفا دیده می‌شود:

الف: گروهی عقیده دارند شوق در وقت وصال نیز ادامه می‌یابد و حتّی شوقِ حضور بیشتر از شوق غیبت است. «الشّوق فی المشاهدة اشدُّ من شوق الغیبة» (سلمی، ۱۳٦۹: ٤۹۲). در باب شوق‌افزایی قرب محبوب در *کشف‌المحجوب* آمده است که در شب معراج هر چقدر قرب رسول خدا به خداوند زیادتر می‌شد شوق او نیز افزون‌تر می‌گشت.

> حبیب را چون به ملکوت بردند چشم از رؤیت کلّ فرا کرد فعل ندید و خلق ندید و خود را ندید تا به فاعل مکاشف شد اندر کشف، شوق بر شوقش بیفزود و قلق بر قلقش زیادت شد... هرچند که بر دل حکم تنزیه دوست ظاهرتر شد شوق دوست زیادت‌تر گشت. نه روی اعراض بود و نه روی امکان، متحیّر گشت (هجویری، ۱۳۸۷: ٥٤۷ و ٥٤۸). سرّی سقطی نیز عقیده دارد: «شوق برترین مقام عارف است (عطّار، ۱۳۸٤: ۲۹٥).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

امام محمّد غزّالی در *احیاء علوم‌الدّین* دربارهٔ انواع شوق و دوام آن بحث مفصّلی کرده است. از دیدگاه او، شوق در غیبت محبوب پدید می‌آید، لذا امری که حاضر باشد بدان شوق نمی‌ورزند. ولی شوق به آن‌چه که از وجهی مدرَک و از وجهی دیگر غیرمدرَک باشد نیز تعلق می‌گیرد. خداوند نیز، محبوب دل عاشقان، از وجهی مدرَک و از وجهی غیرمدرَک است، پس عاشقان مشتاق او هستند. از دیدگاه او شوق نیز دو نوع است که اولی به پایان می‌رسد، ولی دومی بی‌نهایت دوام می‌یابد: در نوع اوّل، شوق به امری تعلق می‌گیرد که اندکی واضح و دریافتنی است، ولی بیننده برای معرفت بهتر به استکمال وضوح نیاز دارد. مانند کارهای الهی که برای عارفان روشن شده است ولی در غایت روشنایی نیست و عارف مشتاق استکمال روشنایی آن است. این نوع از شوق در جهان آخرت به پایان می‌رسد؛ ولی نوع دوم از شوق نیز وجود دارد که به افعال بی‌نهایت الهی تعلق دارد و عارف آگاه است که آن‌چه از افعال الهی برای عارف معلوم نشده است خیلی بیشتر از چیزهایی است که برای او معلوم شده است. بنابراین، او همواره مشتاق آگاه‌شدن از آن‌هاست و این نوع شوق در دنیا و آخرت به پایان نمی‌رسد. «امّا شوق دوم را نهایت نباشد، نه در دنیا و نه در آخرت و بنده همیشه بداند که از جمال و جلال چیزهایی باقی مانده است که وی را روشن نشده است، پس شوق او هرگز ساکن نشود» (غزّالی، ۱۳۸٤: ٥٦۰).

در *مصباح‌الهدایه* شوق به دو قسم تقسیم شده است: قسم اوّل شوق محبّان صفات خداوند، نظیر صفات رحمت و احسان او. این نوع شوق با دست‌یافتن آنان به این صفات از بین می‌رود؛ قسم دوم شوق محبّان ذات خداوند به لقاء و قرب و وصال که چنین شوقی همانند کبریت احمر کمیاب و بی‌نهایت است (عزالدّین کاشانی،۱۳۸۱: ٤۱۱).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

به دلیل آنکه شوق به امر غائب، یا امری که از یک نظر غایب و از یک نظر حاضر باشد، تعلق می‌گیرد و با حاضرشدن کامل امر غائب از بین می‌رود، اهل شوق با توجّه به محبوبی که مشتاق آن هستند به سه قسم تقسیم می‌شوند که میزان دوام شوق آنان متفاوت است و هرچه محبوب، دیریاب و جلال و جمال او بیشتر باشد شوق و اشتیاق اهل آن بیشتر و دوام آن نیز بیشتر است. خداوند وجودی است که به دلیل عظمت و بیکرانه بودن ذات، برای عاشقان از وجهی حاضر و از وجهی غائب است، لذا شوق آنان به جمال و جلال خداوند هیچ‌وقت از بین نمی‌رود، بلکه هرچه میزان قرب بیشتر باشد میزان شوق نیز افزایش می‌یابد. کسانی که مشتاق بهشت الهی هستند با رسیدن به بهشت شوقشان از بین می‌رود. باز کسانی که مشتاق رحمت و احسان یا یکی از صفات رحمت او هستند با کسب رحمت خداوند شوقشان به پایان می‌رسد، امّا دل‌سوختگانی هم هستند که از خداوند نه بهشت و نه لطف احسان، بلکه خود او را طلب می‌کنند و چون ذات و جلال و جمال خداوند بی‌نهایت است، شوق عاشقان ذات نیز برای درک جلوه‌های بیشتر جمال و جلال خداوند بی‌نهایت دوام می‌یابد. در *اللّمع* در این باب آمده است:

> اهل شوق یکی آنان که مشتاق‌اند به آن‌چه خدای تعالی به اولیاء خویش از ثواب و کرامت و فضل و رضوان وعده فرموده است. دیگر آنان که به محبوب خود به علّت شدّت محبّت مشتاق‌اند. سه دیگر آنان که شاهد قرب مولای خودند که همیشه حاضر است و هیچ‌گاه غایب نیست (سرّاج، ۱٤۲۳: ٦٤).

ب: برخی دیگر از عرفا به داوم شوق در وقت وصال معتقدند؛ امّا عقیده دارند که در وصال، شوق به صورت شدیدتر آن، یعنی اشتیاق، تبدیل می‌شود، زیرا شوق در زمان

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

غیبت معشوق پدید می‌آید و آن‌چه در حضور معشوق داوم دارد، لذّت حضور و شور اشتیاق است. ابن عربی در *فتوحات مکّیه* در این‌باره می‌گوید:

> شوق به لقاء محبوب سکون و آرامش یابد، امّا اشتیاق حرکتی است که محبّ در هنگام رسیدن به محبوب خود از فرح و شادی پیدا می‌کند و آن را نهایت نیست، مانند کسی که آب دریا را نوشد که هرچه بیشتر بنوشد تشنه‌تر شود (ابن‌عربی، ۱۳۸۲: ۳٦٤).

ابوالقاسم نصرآبادی عقیده داشت: اشتیاق مقامی والاتر از حال شوق است، زیرا همگان حال شوق دارند ولی اشتیاق مقام والایی است که هرکسی به چنین مقامی نمی‌رسد. «نصرآبادی گوید: همه خلقان را مقام شوق است و [هیچ‌کس را] مقام اشتیاق نیست و هرکه اندر حال [اشتیاق] شد جایی رسد که او را نه اثر ماند و نه قرار» (قشیری، ۱۳۸۵: ۵۷۵).

ج: از میان عرفا عارفی نظیر احمد ابن عاصم انطاکی به انکار شوق در وقت حضور پرداخته است. زیرا عقیده دارد که شوق به امر غایب تعلق می‌گیرد و چون خداوند همیشه حاضر است، شوق در حضور محبوب از بین می‌رود. «از او [احمد بن عاصم] پرسیدند که: تو مشتاق خدایی؟ گفت: نه. گفتند: چرا؟ گفت: به جهت آنکه شوق به غایب بود، امّا چون غایب حاضر شود کجا شوق بود؟» (عطّار، ۱۳۸٤: ۳۵۸) البته این دیدگاه در اقلیت قرار دارد و اکثر عرفا به دوام شوق در وقت وصال و حتّی به تشدید شوق در حضور محبوب و تبدیل آن به «اشتیاق» معتقدند. عرفایی همانند شهاب‌الدّین سهروردی و عزّالدین کاشانی به ردّ دیدگاه زوال حال شوق در حضور محبوب پرداخته‌اند. چنان‌که شهاب‌الدین سهروردی عقیده دارد که شوق در مقام مشاهده، بیشتر از شوق در زمان غیبت محبوب است و حضور معشوق مانع از پدید آمدن حال شوق نیست. «بعضی از مشایخ، شوق را منکرند و من بر این انکار وجهی نمی‌بینم و

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

بعضی دیگر گفته‌اند: شوق مشاهده و لقاء شدیدتر است از شوق بُعد و غیبت» (سهروردی، ۱۳۸٤: ۳۰۹).

در *مصباح‌الهدایه*، در ردّ دیدگاه کسانی که منکر شوق در وقت وصال هستند، آمده است:

> و بعضی از متصوّفه بر بقای شوق در مقام حضور و شهود انکار کرده‌اند و گفته: انّما یکون الشوق الی الغایب و متی یغیب الحبیب حتّی یشتاق الیه. و این انکار وقتی متوجه شدی که شوق مخصوص بودی به طلب مشاهده و لازم نیست؛ چه اهل خصوص را ورای مشاهدهٔ محبوب، مطالب و مآرب دیگر هست که با وجود شهود، مشتاق آن باشند چنان‌که وصول و قرب و ترقی و استدامت آن (عزالدّین کاشانی،۱۳۸۱: ٤۱۲).

مسئلهٔ دوام شوق در عین وصل یا تبدیل آن به اشتیاق را در اشعار شاعرانی مثل سنایی، عطّار، مولوی، سعدی و حافظ می‌توان دید. چنان‌که در نی‌نامهٔ *مثنوی معنوی*، هم دم‌سازی مقتضی حضور معشوق، و هم مشتاقی لازمهٔ غیبت معشوق به نی نسبت داده شده است که قرین لب‌های نوازنده و همدم اوست:

همچو نی زهری و تریاقی که دید همچو نی دم‌ساز و مشتاقی که دید

(مولوی، ۱۳۷۵:۱/۲۱)

فروزانفر در شرح بیت بالا نوشته است: «چون دم‌سازی اقتضای وصال و حضور مطلوب می‌کند و اشتیاق با وجود غیبت محبوب دست می‌دهد و جای نی لب است و با این همه نالهٔ زار برمی‌کشد، مولانا به وجه تعجّب فرموده‌اند: همچو نی دم‌ساز و مشتاقی که دید» (فروزانفر، ۱۳۷۳: ۱۸).

در مصراع اوّل بیت بالا، «زهر و تریاق»، و در مصراع دوم، «دم‌سازی و مشتاقی» در تقابل قرار دارند. همان‌گونه که نی، گاهی حکم زهر را برای برخی، و گاهی حکم پادزهر را برای برخی دیگر دارد؛ همچنین گاهی دم‌ساز و واصل به یک جلوهٔ معشوق،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

و گاهی نیز مشتاق مشاهدهٔ جلوه‌های دیگر معشوق است. درحقیقت، نی نسبت به ظرفیّت خود واصل، ولی نسبت به عظمت و حُسن بی‌پایان معشوق، مشتاق محسوب می‌شود. از دیدگاه مولانا نی ظرفیّت جلوه‌گر ساختن همهٔ هنرهای نوازندهٔ خود را ندارد و در وجود نی فقط اندکی از هنرمندی و خلّاقیت نوازندهٔ او جلوه‌گر می‌شود؛ لذا نی در عین وصل، باز مشتاق باقی می‌ماند و نالهٔ زار برمی‌کشد.

دم که مرد نایی اندر نای کرد در خور نای است نه در خورد مرد

(مولوی، ۱۳۷۵: ۲/۱۷۹۳)

نی نسبت به جلوه‌ای که به آن دست یافته احساس وصل می‌کند، ولی بعد از درک یک جلوهٔ معشوق، به جلوه‌های دیگر او آگاهی پیدا می‌کند، پس نسبت به جلوهٔ درک‌شده واصل، ولی نسبت به جلوه‌های دیگر معشوق، که به آن دست نیافته، مشتاق محسوب می‌شود. غزّالی در این‌باره گفته است: «چون نظر دل بدان بود که حاضر است، همه حال فرح و شادی بود، بدان آن را انس گویند و چون نظر بدان بود که مانده است، حال دل همه تقاضا و طلب بود و آن را شوق گویند» (غزّالی، ۱۳۸۳: ٦٠٥).

این مسئله که عاشق از یک نظر واصل، و از نظر دیگر مشتاق باشد، در سایر متون عرفانی نیز آمده است. عزّالدین کاشانی در این‌باره می‌نویسد: «پس محبّ با نسبت آن‌چه یافته باشد از مشاهدهٔ محبوب و قرب او، مشتاق نبود و به نسبت به آن‌چه نیافته، مشتاق بود و نیز شوق مشاهده به وجود عین‌الیقین است و حصول آن در این عالم ممکن، و شوق وصول به حق‌الیقین و حصول آن کما ینبغی در این عالم متعذّر» (عزّالدین کاشانی،۱۳۸۱: ٤١٣).

امام محمد غزّالی شوق در عین وصل را، به دلیل بیکرانه بودن جمال معشوق و محدودیت ادراک عاشق، ممکن دانسته است. حالی که عاشق در آن وصل و اشتیاق را

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

توأمان دارد و نسبت به یک جلوه واصل و نسبت به جلوه‌های دیگر مشتاق محسوب می‌شود.

> شوق به چیزی بود که از وجهی حاضر بود و از وجهی غایب... . شوق به خدای تعالی در دنیا ممکن نگردد که برسد که وی در معرفت حاضر است و لکن از مشاهده غایب است و مشاهده کمال معرفت است. این شوق جز به مرگ برنخیزد و نوعی دیگر از شوق که در آخرت نیز برنخیزد... . پس انس اضافت حالت دل است باز آن‌چه حاضر است، چون التفات نکند بدان‌چه ماند؛ چون التفات کند حالت شوق بود. پس همهٔ محبّان حق تعالی در این جهان و در آن جهان میان انس و شوق می‌گردند (غزّالی، ۱۳۸۳: ٥- ٦٠٤).

عواملی که سبب می‌شود تا شوق و اشتیاق در زمان وصال نیز دوام یابد متعدد است؛ از زمرهٔ آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف: بی‌نهایت بودن «سیر فی‌اللّه»

با آنکه «سیر الی‌اللّه» با گذر از «هفت منزل» و متمکن شدن در «هفت مقام» به پایان می‌رسد و عاشق به مشاهدهٔ حسن معشوق و درک جمال و جلال او نائل می‌شود، این پایان سیر و سلوک عاشق نیست، بلکه سرآغاز معرفت و حیرت حقیقی اوست. درست است که «سیر الی‌اللّه» در این مرحله به پایان می‌رسد، ولی بعد از آن، «سیر فی‌اللّه» آغاز می‌شود که نهایتی ندارد؛ زیرا که جمال و جلال معشوق بی‌پایان است. در *مناقب‌العارفین* در باب این موضوع آمده است:

> روزی جماعتی از سیّد [محقق ترمذی] پرسیدند که: راه حق را پایان هست یا نه. سیّد فرمود که: راه را پایان هست امّا منزل را پایان نیست. زیرا که سیر دو است: یکی سیر الی‌اللّه و یکی سیر فی‌الله. آنکه سیر الی‌اللّه است پایان دارد، زیرا که گذرکردن است از هستی و دنیای دنی و از خودی خود رستن است و این‌همه را آخر است و پایان. امّا

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

چون به حق رسیدی، بعد از آن علم در سیر و معرفت خداست و آن را پایان نیست (افلاکی، ۱۳۷۵: ۷۰).

تا لب بحر این نشان پای‌هاست — پس نشان پا، درون بحر لاست
نیست پیدا آن مراحل را سنام — نه نشان است آن منازل را نه نام
هست صدچندان میان منزلین — آن طرف که از نَما تا روح عَین

(مولوی، ۱۳۷۵: ٦-۵/۸۰۲)

در «سیر فی‌الله» هر روز بر حیرت و شوق عاشق افزوده می‌شود و بدان دلیل که صفات معشوق بی‌نهایت است، سیر عاشق برای درک صفات جمال و جلال معشوق نیز تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند: «سفر فی‌اللّه را، که سیر در صفات جمال و جلال حق است، برخلاف سفر الی‌اللّه، که عبور از ماسوی است، نهایت نیست و برای توفیق در این مرحله از سلوک روحانی است که سالک طریق لازم می‌داند از مرتبهٔ ملایک هم بگذرد» (زرّین‌کوب، ۱۳۸۷: ۱۷).

در *مصباح‌الهدایه* آمده است: سیر فی‌اللّه، پیوستن ذات مُحبّ به صفات محبوب است و چون صفات محبوب بی‌نهایت است، سیر در منازل آن و در نتیجه محبت و شوق آن نیز بی‌پایان است.

> اتّصال بر دو قسم است: اتّصال شهودی و اتّصال وجودی. اتّصال شهودی وصول سرّ محبّ است به محبوب در مقام مشاهده، و اتّصال وجودی عبارت است از وصول ذات محبّ به صفات محبوب و اتّصافش به آن، و مراتب آن را نهایت نیست؛ چه کمال اوصاف محبوب را غایت نیست و این حال را «سیر فی‌اللّه» خوانند. چندانک منازل آن را قطع کنند به نهایت نرسند و هرچه در دنیا بدان رسند هنوز اوّل منزلی بود از منازل وصول و به عمر ابدی در آخرت به نهایت آن نتوان رسید (عزالدّین کاشانی،۱۳۸۱: ٤۳۰).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

به دلیل آنکه محبوب نهایتی ندارد، عشق نیز بی‌نهایت است و شوق نیز که نتیجهٔ محبّت است هیچ‌وقت به پایان نمی‌رسد؛ زیرا در هر منزل، عاشق با درک جلوهٔ جدید و آگاهی از وجود جلوه‌های دیگر، مشتاق درک جلوهٔ جدیدتری می‌شود. لذا به دلیل بی‌نهایت بودن منازل سیر فی‌اللّه، درد و شوق قرب نیز بیشتر از درد و شوق هجران است. «هرچه فرد عارف و صوفی به محبوب الهی نزدیک‌تر شود بیشتر خواهد فهمید که عمق ذات و صفات ربوبی انتها ندارد؛ بنابراین، شوق وی به استغراق بیشتر و کشف اسرار عمیق‌تر فزونی خواهد یافت» (شیمل، ۱۳۷۷: ۲۳٦). در تأیید فزونی شوقِ قرب از شوق هجران از ذوالنّون مصری نقل شده است:

> ذوالنّون گفت: اعرابی را دیدم در طواف، زرد و نحیف و گداخته. گفتم تو محبّی؟ گفت: بلی. گفتم: محبوب به تو نزدیک است یا دور؟ گفت: نزدیک است. گفتم: موافق است یا مخالف؟ گفت: موافق. گفتم: سبحان‌اللّه! محبوب به تو قریب و موافق، و تو بدین نزاری! گفت: ای بطّال! تو ندانسته‌ای که عذاب قرب و موافقت سخت‌تر بود هزاربار از عذاب بُعد و مخالفت؟ (عطّار، ۱۳۸٤: ۱۲٦).

به قول لسان‌الغیب شیرازی:

این راه را نهایت صورت کجا توان بست　　کش صدهزار منزل بیش است در بدایت

(حافظ، ۱۳۷٤: ۲٦٦)

ب: جلوه‌های بی‌پایان حُسن معشوق

معشوق هزاران جلوه دارد و جلوه‌های او تکرارناپذیر است. جلوه‌های بی‌پایان و تجلّیات تکرارناپذیر جمال او، عاشق را در عین وصل به ناله و زاری وامی‌دارد و حال وصل را با حال هجران جمع می‌کند. «محبوب در هر آینه هر لحظه روی دیگر نماید هر دم به صورتی دیگر برآید... در یک صورت هرگز دوبار روی ننماید. ابوطالب مکیّ فرماید که: لا یتجلی فی صورةٍ مرّتین و لا یتجلّی فی صورةٍ لإثنَین» (عراقی، ۱۳۷۲:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

٤٦٨). عاشق در هنگام وصال متوجه می‌شود که معشوق جلوه‌های متعددی دارد که عاشق نمی‌تواند، در یک مرحله، به درک همهٔ آن‌ها نایل آید. لذا نسبت به جلوهٔ درک‌شده احساس وصل می‌کند، ولی نسبت به جلوه‌های درک‌نشدهٔ دیگر غایب محسوب می‌شود و حال شوق باز ادامه پیدا می‌کند. چنان‌که حافظ در این‌باره سروده است:

بلبلی برگ گلی خوش‌رنگ در منقار داشت — و اندرآن برگ و نوا خوش ناله‌های زار داشت
گفتمش در عین وصل این گریه و فریاد چیست؟ — گفت ما را جلوهٔ معشوق بر این کار داشت
(حافظ، ۱۳۷٤: ۲٤۷)

منوچهر مرتضوی در شرح ابیات بالا نوشته است: «در عشق حقیقی، دل عاشق هرگز آرام نمی‌پذیرد و چون عشق تمام‌شدنی نیست، لازمهٔ عشق نیز، که هیجان و ناله و افغان است، تمام نمی‌شود و رقّت و تأثّر و درد عشق در زمان فراق از دوری معشوق و در ایّام وصال از جلوهٔ جمال معشوق دل و جان عاشق را ترک نمی‌گوید» (مرتضوی، ۱۳۷۰: ٤۰۷).

زاری عاشق نتیجهٔ شدّت اشتیاق او از دیدار محبوب است. اشتیاق بلبل برای درک جلوه‌های بیشتر از معشوق سبب بی‌تابی و ناله و زاری او می‌شود؛ بنابراین، اشتیاقی که در هنگام وصال پدید می‌آید بسیار بیشتر از اشتیاق در وقت هجران است؛ زیرا شوق هجران، ناشی از دوری عاشق از معشوق است، ولی اشتیاق در عین وصال به دلیل خبر یافتن از عظمت جمال معشوق و آگاه‌شدن از بی‌پایان بودن جمال اوست. عزّالدین کاشانی در این‌باره می‌نویسد:

> نه هرکه مشاهدهٔ محبوب یافت به دولت وصال رسید و نه هرکه واصل شد مقام قرب یافت و نه هرکه قریب شد به منتهای درجات قرب رسید و نه هرکه آن درجه یافت بر او مستدام باقی ماند و شوق بدین مطالب برحسب رفعت درجات آن از شوق مشاهده

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

بسی صعب‌تر بود. چنان‌که بعضی از اکابر طریقت گفته‌اند: شوق المشاهده و اللّقاء اشدّ من الشوق البعد و الغَیبُوبَه فیکون فی حال البُعد و الغَیبُوبَه مشتاقاً الی اللقاء و یکون فی حال اللقاء و المشاهده مشتاقاً الی الزواید و مبارّ من الحبیب و افضاله (عزّالدین کاشانی، ۱۳۸۱: ٤۱۲).

به قول حافظ:

مرا می‌بینی و هردم زیادت می‌شود دردم تو را می‌بینم و میلم زیادت می‌شود هر دم

(حافظ، ۱۳۷٤: ۳۵۷)

جلوه‌های معشوق آن‌چنان فراوان و تکرارناشدنی هستند که حتی گاهی متناقض به نظر می‌رسند و به قول مولوی، گاهی موحد را گرفتار «تشبیه» و گاهی اهل تشبیه را «موحد» می‌کند. با آنکه خود معشوق بی‌نقش است، هزاران جلوهٔ متناقض از آن ذات بی‌شکل و نقش به ظهور می‌رسد و همین امر عاشقان را حیران و سرگشته می‌کند و آنان را همواره مشتاق جلوه‌های جمال محبوب نگه می‌دارد.

از تو ای بی‌نقش با چندین صور هم موحد هم مشبه خیره‌سر
گه مشبه را موحد می‌کند گه موحد را صور ره می‌زند

(مولوی، ۱۳۷۵: ۸-۲/۵۷)

ج: شوق‌افزایی وصال معشوق

عاشقان فقط در زمان فراق تشنه و مشتاق جمال معشوق نیستند، بلکه در عین برخورداری از وصال او نیز احساس اشتیاق و تشنگی می‌کنند. عاشقان در حکم ماهیانی هستند که حیات آنان وابسته به آب دریای عشق است و آنان از آب شور عشق هرچه بیشتر می‌نوشند تشنه‌تر می‌شوند. حُسن معشوق همانند آب دریاست، همان‌گونه که آب دریا تشنگی را کم نمی‌کند و با خوردن نیز به پایان نمی‌رسد، حسن معشوق هم بی‌پایان و هم شوق‌افزاست. عاشق با یک دیدار از جمال او سیر نمی‌شود، بلکه تشنه و مشتاق

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

دیدارهای دیگر باقی می‌ماند و بی‌قراری او افزون می‌شود. «تشنه‌ای که آب دریا خورد هرچند بیشتر خورد تشنه‌تر گردد. هرچند یافت بیش، طلب بیش».

هرچند که بیش در رخت می‌نگرم بیش است به دیدار تو میل و نظرم
چون تشنه که در بحرم و لب بر لب آب هرچند که بیش می‌خورم تشنه‌ترم
(عراقی، ۱۳۷۲: ٤۹)

از دیدگاه عرفا قرب معشوق نه تنها تشنگی وصال را کاهش نمی‌دهد، بلکه سبب عطش و تشنگی بیشتر می‌شود و هرچه قرب بیشتر، حیرت و محنت آن نیز بیشتر است؛ زیرا در زمان وصال، بیم عاشق از امکان زوال آن است، ولی در حال مهجوری، دل عاشق لبریز از امید وصال است.

در شوق رخ تو بیشتر سوخت هر که به تو قرب بیشتر یافت
(عطّار، ۱۳۷٤: ۹۷)

عاشق هرچه بیشتر به معشوق نزدیک می‌شود، شوق و اشتیاق او، به جای آن که فروکش کند، افزون‌تر می‌شود. دلیل فزونی شوق در قرب معشوق آگاهی بیشتر عاشق از بی‌کرانه بودن جمال معشوق است که درک کامل آن به دلیل محدودیت ظرفیت عاشق برای او میسر نمی‌شود. بنابراین، شوق او برای درک بیشتر جمال تا بی‌نهایت ادامه پیدا می‌کند. چنان‌که سنایی گفته است:

آیت علم را بدایت نیست غایت شوق را نهایت نیست
(سنایی، ۱۳۷۷: ۱٤۷)

ابن‌عربی شوق‌افزایی حضور و قرب معشوق را به آب دریا تشبیه کرده است که شخص عاشق هرچه بیشتر از آن می‌نوشد به جای سیری تشنه‌تر می‌شود (ابن‌عربی، ۱۳۸۲: ۳٦٤). لذا عاشقان هرچه از آب وصال معشوق بیشتر می‌نوشند تشنه‌تر می‌شوند و اشتیاق آنان به آب وصال معشوق افزون‌تر می‌شود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

دلارام در بـــر، دلارام جـــوی لب از تشنگی خشک، بر طرف جوی
نگـویم کـه بـر آب قـادر نینـد کـه بـر شـاطیء نیـل مستـسقی‌انـد
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۰۰)

خاصیت جمال معشوق این است که مـشاهدهٔ آن، عاشـق را همیـشه نیازمنـد و تـشنهٔ وصال خود نگه می‌دارد. نوشیدن اندکی از آب وصال معشوق نه تنهـا شـوق و تـشنگی عاشق را کم نمی‌کند بلکه او را تشنه‌تر و مـشتاق‌تـر نیـز مـی‌سـازد. سـعدی در ایـن‌بـاره سروده است:

گفتم ببینمش مگرم درد اشتیاق ساکن شود بدیدم و مشتاق‌تر شـدم
(سعدی،۱۳۷۱: ٥٤۹)

حسن معشوق بی‌پایان است. همین امر عاشق را همیـشه مـشتاق نگـه مـی‌دارد، زیـرا هیچ‌وقت درک کامل حُسن معشوق و وصال کامل برای عاشق میسّر نمی‌شود.

حسن معشوق را چو نیست کران درد عـــشاق را نهایـــت نیـــست
(سنایی، ۱۳۸۸: ۳٦٥)

از جمال بی‌همتا و بی‌کران معشوق، هم نیاز عاشق و هم ناز معشوق بـه مرتبـهٔ ظهـور می‌رسد. معشوق به خاطر جمال بی‌همتا و حسن بـی‌پایـان خـود سراسـر نـاز اسـت و در برابر او، عاشق به دلیل نیاز مداومی که به جمـال معـشوق دارد، همیـشه سـائل و گـدای درگاه معشوق است. همان‌گونه که گدا از مال دنیا سـیر نمـی‌شـود، عاشـق نیـز در عـین وصال معشوق و در حال شهود جمال او، از مشاهدهٔ جمال او سیر نمی‌شـود و بـا تکـرار مشاهده، اشتیاق او به ادامهٔ شهود افزایش پیدا می‌کنـد و در هـر لحظـه، بُعـد دیگـری از جمال معشوق بر او ظاهر می‌شود و او را همـواره مـشتاق و تـشنهٔ جلـوه‌هـای خـود نگـه می‌دارد.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

جمال در نظر و شوق همچنان باقی است گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست

(سعدی، ۱۳۷۱: ٤۲۷)

در مذهب عشق، قانع بودن به یک جلوه نارواست و مشتاق بودن به دوام وصال و کسب جلوه‌ای دیگر از جمال معشوق رواست. عین‌القضات همدانی در این باره گفته است: «نشان همّت آن است که هرگز در حاصل و حاضر نگاه نکند، بل همهٔ نظر او مقصور بود بر آن‌چه ندارد و صاحب همّت را درد ابدی است چنان‌که ابوالحسن خرقانی گفته که: بُلسَنو [بُلحَسَنو] را دردی است که تا خدا برجا خواهد بود این درد برجا خواهد بود» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ٤۱۵).

یک دم هجران بر عاشق چو سال وصل سالی متّصل پیشش خیال

عشق مستسقی است مستسقی طلب در پی هم این و آن چون روز و شب

(مولوی، ۱۳۷۵: ۵-٦/۲٦۷٤)

د: ناپایداری وصال

وصال پایدار و مداوم نیست و در هر لحظهٔ وصل خوف هجران وجود دارد، لذا شوق هیچ‌وقت پایان نمی‌پذیرد و عارف برای دست یافتن به وصال مجدد یا نائل آمدن به مراتب بالاتر وصال همیشه مشتاق باقی می‌ماند.

حافظ دوام وصل میسر نمی‌شود شاهان کم التفات به حال گدا کنند

(حافظ، ۱۳۷٤: ۱۱۰)

در احوال عرفانی، یک لحظهٔ وصال همراه با سال‌ها هجران است و عاشق با آگاهی از این موضوع حتی در حال وصال نیز نگران فرارسیدن زمان هجران است و در منزل جانان امنیت عیش برای او وجود ندارد:

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که بربندید محمل‌ها

(حافظ، ۱۳۷٤: ۲۰)

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

وصال، هرچند یک لحظه و بسیار اندک باشد، فایده‌اش این است که سبب رجای عاشق می‌شود، و او را در سیر و سلوک امیدوار می‌کند و آتش شوق را در وجود او فروزان نگه می‌دارد تا خوف بر وجود او غلبه نکند و او را از ادامهٔ سیر در معرفت معشوق ناامید نگرداند.

عیش وصال با درد هجران توأم است و وصالِ بلاانقطاع هیچ‌وقت برای عاشق میسّر نمی‌شود. زرین‌کوب در این‌باره نوشته است: «عشق حق، عشقی که صوفیه از آن سخن می‌گویند، البته درآگنده است به درد جدایی. زیرا وصال حق ـ که نهایت آن اتصال انسان است با وجود مطلق ـ فقط در لحظه‌های زودگذر و کم‌دوام دست می‌دهد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۳۸). در *غزلیات شمس* در این‌باره آمده است:

گفتمش آخر پی یک وصل، چندین هجر چیست؟ گفت آری من قصابم، گِرد ران با گردن است

(مولوی، ۱۳۸۳: ۱٦۹)

در *نامه‌های عین‌القضات* دربارهٔ توأم بودن وصال با هجران آمده است: «ای عزیز، دوستان او پروردهٔ لطف و قهر او باشند. هر روز هزاربار به شراب وصل مست گردند و به عاقبت زیر لگد فراق او پست شوند...کار را می‌باید بودن، و هیهات، آنِ هر لطفی سبب صد هزار قهر است و از پس هر راحتی هزار شربت زهر است. سهل و ممتنع که شنیده‌ای صفت دوستان اوست» (عین‌القضات، ۱۳۷۷: ٤۱۳).

هـ: شوق ثمرهٔ محبّت

از دیدگاه عرفا، شوق ثمرهٔ محبّت و نشئت‌گرفته از آن است. از ابن‌عطا در این باره سؤال کردندکه: «شوق برتر بود یا محبّت؟ گفت: محبّت. زیرا که شوق از او خیزد» (عطّار، ۱۳۸٤: ٤۳۱). تا زمانی که بین عاشق و معشوق محبّت برقرار باشد، شوق و اشتیاق نیز ادامه خواهد یافت و هرچه محبّت افزون گردد به همان میزان شوق نیز افزون خواهد شد. در شرح *تعرّف* از قول علی بن منصور دینوری در باب شوق آمده است:

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

«شوق غلبات و هیجان محبّت است و به همان مقدار که محبّت است به همان مقدار شوق باشد. مثل محبّت چون آتش است و مثل شوق چون زبانهٔ آتش، هرچند آتش قوی‌تر باشد زبانه بیشتر زند و هرچند زبانه بیشتر زند بیشتر سوزد» (مستملی بخاری، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

بیکرانه بودن دریای عشق ناشی از بی‌نهایت بودن جمال و حسن معشوق است. عاشق با نزدیک‌تر شدن به معشوق از حسن او آگاهی بیشتری حاصل می‌کند و عاقبت می‌فهمد که حسن او پایانی ندارد، لذا عشق او به جای خاموش شدن بیشتر شعله می‌کشد و اشتیاق او برای درک بیشتر حسن و جمال معشوق افزون‌تر می‌شود. «ذوالنّون گفت که: در بعضی از سفر[های خویش] زنی را دیدم. از او سؤال کردم از غایت محبّت. گفت: ای بطّال! محبّت را غایت نیست. گفتم: چرا؟ گفت: از آن که محبوب را غایت نیست» (عطّار، ۱۳۸٤: ۱۲٦).

دوام شوق بیانگر دوام محبّت است. اگر عاشق شوق و اشتیاق خود را به حسن و جمال معشوق از دست بدهد، نشانگر آن است که عشق و محبّت او نسبت به محبوب از بین رفته است، لذا یکی از نشانه‌های دوام محبّت، شوق در وجود عاشق است و هرچه شدّت محبّت بیشتر باشد، شدّت شوق نیز بیشتر می‌شود. عزّالدین محمود کاشانی در این‌باره می‌نویسد: «حال شوق مطیّه‌ای است که قاصدان کعبهٔ مراد را به مقصد و مقصود رساند و دوام او به دوام محبّت پیوسته است. مادام تا محبّت باقی بود شوق لازم باشد» (عزّالدین کاشانی، ۱۳۸٤: ٤۱۲).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

۳. نتیجه‌گیری

شوق یکی از احوال عرفانی است و به زمان غیبت معشوق تعلق دارد، ولی در زمان وصال نیز به دلایلی ادامه می‌یابد و به عقیدهٔ برخی از عرفا تبدیل به اشتیاق می‌شود. اکثر عرفا معتقد به دوام شوق یا اشتیاق در وقت وصل و در حضور معشوق هستند. نشانه‌های این دیدگاه را هم در متون منثور عرفانی نظیر آثار امام محمد غزّالی، عین‌القضات، ابن‌عربی، عزّالدین کاشانی، و در متون منظوم ادب عرفانی نظیر *حدیقةالحقیقه*، *مثنوی معنوی*، *بوستان*، *غزلیات سعدی* و *دیوان حافظ* می‌توان یافت. محدودیت ظرفیت عاشق، بیکرانه‌بودن عالم عشق، جلوه‌های متعدد و بی‌پایان معشوق، پایان‌ناپذیری سیر فی‌اللّه از دلایل دوام شوق در عین وصل است. چون حسن و جمال معشوق بی‌پایان است، عشق و محبّت نیز پایانی ندارد؛ پس، شوق نیز که ثمرهٔ محبّت است، پایان نمی‌پذیرد و هرچه قرب بیشتر شود شوق نیز بیشتر می‌شود. وصال، نه تنها شوق عاشق را کمتر نمی‌کند، بلکه بیشتر هم می‌کند، زیرا وصل یک جلوه، عاشق را از جلوه‌های دیگر معشوق آگاه می‌سازد و چون حسن و جلوه‌های معشوق بی‌پایان است اشتیاق عاشق نیز هیچ‌وقت از بین نمی‌رود و در وصل یک جلوه، مشتاق هزار جلوهٔ دیگر باقی می‌ماند؛ بر این اساس، دوام اشتیاق در زمان وصال و ناله و بی‌قراری در حضور معشوق، بیانگر پایان‌ناپذیری داستان دم‌سازی و مشتاقی میان عاشق و معشوق است. عارفی که عاشق جمال و جلال بی‌نهایت خداوند باشد، به دلیل بی‌نهایت بودن جمال و جلال معشوق، همواره مشتاق درک بیشتر و والاتر جمال او باقی خواهد ماند و قرب بیشتر اشتیاق او را افزون‌تر خواهد ساخت.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

منابع

ابن‌عربی، شیخ اکبر محیی‌الدّین (۱۳۸۲) *فتوحات مکّیه* (باب ۷۳ و ۱۸۰). ترجمه، تعلیق و مقدمه از محمّد خواجوی. پانزده جلد. چاپ دوم. تهران: مولی.

افلاکی، شمس‌الدّین احمد (۱۳۷۵) *مناقب‌العارفین*. به کوشش تحسین یازیچی. دو جلد. چاپ سوم. تهران: دنیای کتاب.

جرجانی، میرسید شریف علی بن محمد (۱۳۷۷) *تعریفات* (فرهنگ اصطلاحات معارف اسلامی). ترجمهٔ حسن سیدعرب و سیما نوربخش. تهران: پژوهش فرزان روز.

حاج سیّدجوادی، احمد و کامران فانی و بهاءالدّین خرّمشاهی (۱۳۷۵) *دایرةالمعارف تشیّع*. چهارده جلد (جلد دوم). چاپ سوم. تهران: شهید محبّی.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین (۱۳۷٤) *دیوان حافظ*. به اهتمام محمّد قزوینی و قاسم غنی. مقدمه، مقابله و کشف‌الابیات از رحیم ذوالنّور. چاپ دوم. تهران: زوّار.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامهٔ دهخدا* (جلد دوم). زیر نظر محمد معین و سیّد جعفر شهیدی. پانزده جلد. چاپ دوم از دورهٔ جدید. تهران: دانشگاه تهران.

زرّین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲) *ارزش میراث صوفیه*. چاپ یازدهم. تهران: امیرکبیر.

زرّین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۷) بحر درکوزه. چاپ سیزدهم. تهران: علمی.

سجّادی، سیدجعفر (۱۳۵۷) *فرهنگ معارف اسلامی* (جلد اوّل). چهار جلد. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.

سرّاج‌الطوسی، ابونصر (۱٤۲۳ هـ.ق). *اللّمع*. تحقیق عبدالحلیم محمود. چاپ سوم. قاهره: الناشر مکتبه الثقافه الدینیه.

سعدی، مصلح‌الدّین (۱۳۷۲) *بوستان*. تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ چهارم. تهران: خوارزمی.

سعدی، مصلح‌الدّین (۱۳۷۲) *کلّیات سعدی*. محمدعلی فروغی. چاپ نهم. تهران: علم.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

سلمی، ابوعبدالرّحمن (۱۳٦۹) مجموعه *آثار* (درجات المعاملات). گردآوری نصرالله پورجوادی. دو جلد. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۷۷) *حدیقةالحقیقه و شریعةالطّریقه*. تصحیح و تحشیه مدرّس رضوی. چاپ پنجم. تهران: دانشگاه تهران.

سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۸۸). *دیوان سنایی*. به اهتمام پرویز بابایی. چاپ سوم. تهران: نگاه.

سهروردی، شیخ شهاب‌الدّین (۱۳۸٤) *عوارف‌المعارف*. ترجمهٔ ابومنصور عبدالمؤمن اصفهانی. به اهتمام قاسم انصاری. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی.

شیمل، آن‌ماری (۱۳۷۷) *ابعاد عرفانی اسلام*. ترجمه و توضیحات عبدالرحیم گواهی. چاپ سوم. تهران: فرهنگ اسلامی.

عراقی فخرالدّین (۱۳۷۲) مجموعهٔ *آثار*. تصحیح و توضیح نسرین محتشم (خزاعی). تهران: زوّار.

کاشانی، عزّالدین محمود بن علی (۱۳۸۱) *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*. با تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال‌الدین همایی. چاپ ششم. تهران: هما.

عطّار نیشابوری، فریدالدّین محمّد (۱۳۸٤) *تذکرةالاولیاء*. تصحیح، توضیح و فهارس محمّد استعلامی. چاپ پانزدهم. تهران: زوّار.

عطّار نیشابوری، فریدالدّین محمّد (۱۳۷٤). *دیوان عطّار*. به اهتمام و تصحیح تقی تفضّلی. چاپ هشتم. تهران: علمی و فرهنگی.

غزّالی طوسی، ابوحامد محمّد (۱۳۸٤) *احیاءعلوم‌الدّین* (ربع چهارم، ربع منجیات). ترجمهٔ مؤیدالدّین محمّد خوارزمی. به کوشش حسین خدیوجم. چهار جلد. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی.

غزّالی طوسی، ابوحامد محمّد (۱۳۸۳). کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیوجم. دو جلد. چاپ یازدهم. تهران: علمی و فرهنگی.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]

فروزانفر، بدیع‌الزّمان (۱۳۷۳) *شرح مثنوی شریف*. سه جلد. چاپ هفتم. تهران: علمی و فرهنگی.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۳۸۵) *رسالهٔ قشیریه*. ترجمهٔ ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. با تصحیحات و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر. چاپ نهم. تهران: علمی و فرهنگی.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰) مکتب *حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی*. چاپ سوم. تبریز: ستوده.

مستملی بخاری، خواجه امام ابوابراهیم اسماعیل بن محمّد (۱۳٦۳) *شرح التّعرف لمذهب التّصوف*. تصحیح و تحشیه و مقدمه از محمّد روشن. پنج جلد. تهران: اساطیر.

مولوی، جلال‌الدّین محمد (۱۳۸۳) *کلّیات دیوان شمس تبریزی*. تصحیح بدیع‌الزّمان فروزانفر. تهران: پژوهش.

مولوی، جلال‌الدّین محمد (۱۳۷۵) *مثنوی معنوی*. به تصحیح رینولد نیکلسن. سه جلد. تهران: توس.

هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۷) *کشف‌المحجوب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چاپ چهارم. تهران: سروش.

همدانی، عین‌القضات (۱۳۷۷) *نامه‌ها*. به تصحیح علینقی منزوی و عفیف عسیران. سه جلد. چاپ سوم. تهران: اساطیر.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

[DOR: 20.1001.1.24766925.1389.18.68.16.0]